

آنگاه از معنا

شماره - چهارم

تیر ماه

۲۵۳۵

سال پنجاه و هشتم

دوره - چهل و پنجم

شماره - ۲

تاسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی (نسیم))

(سر دبیر : محمد وحید دستگردی)

سید محمدعلی جمالزاده

ژنو - سوئیس

رواج بازار شعر و شاعری

(دنباله قسمت بیست و چهارم)

بت تراشی و بت پرستی :

غلو بیرون از اندازه

چند سالی پیش ازین که در روزنامه «بهار ایران» منطبعه شیراز مقاله‌های متعددی از رد و قبول درباره حافظ انتشار می‌یافت گستاخانه تذکر دادم که آیا در عوض آن همه اعتراضهای گوناگون که شاید بی‌اثر و بی‌نتیجه بماند بهترینست که حافظ شناسان با ذوق و بصیرت شهری که حافظ در آنجا بدنیا آمده و در

آنجا زیسته و غزلسرائی نموده و همانجا هم به خاک رفته است با گروهی از جوانان با ذوق خوش طبع و شاعر پیشه و نکته سنج بزیارت مزار لسان الغیب بروند و از دیوان حافظ غزلی بخوانند و درباره نکات و معانی و محسنات لفظی و معنوی ابیات آن غزل صحبت بدارند. افسوس که کسی اعتنائی به این حرفها ندارد و مباحثات و مجادلات لفظی و قلمی هر روز دامنه بیشتری پیدا میکند و چه بسا با تمجیدهای بارد و مدایح و ستایشهایی که نه چیزی به مقام حافظ می افزاید و نه نکته ای از آن همه نکات پرمغز و معنای ابیات شاعر شیراز را مکشوف و روشن مینماید دل خود را خوش میدارند و با عبارتهایی ازین قبیل بزعم خود و امی را که بر دوش دارند ادا میکنند:

و خرد بخردان را در ساحت قدس کمالش مجال
 تردد محال است و بال همای وهم و خیال از طیران در
 فضایل بی انقضای فضایلش و بال، دوحه لوای ستایش به
 اسم سامی اش مرشح است و توفیق و وقع معرفت بنام نامی اش
 موشح، رفعت کاخ کرامتش از آن بالاتر که کمند بلند مدارک
 او هام به دوره آن تواند رسید و عظم مقامش از آن والا تر
 که طوطی شکسته بال مقال در ادای شمه ای از شیم جلالش
 از قفس نفس نفس تواند رسید. صیت مکارم حکمت و
 فصاحتش آفاق را چنان فرا گرفته که منکران نکره از
 مستی نطق طاقت ناطقه از عرض حال لال گشته و آوازه
 فضایل معرفت و بلاغتش در بسط زمین چنان انتشار یافته

که عدوی عنود را از کثرت خجلت غرق غرق انفعال ساخته و عین الحیاتی که تشنه کامان رحیق شوق را در ظلمات ضلالت خضر هدایت بدان راه نموده؛ جامع کمالات سنیه و حاوی فضایل و خصایل علیه الح.

چندی پیش داوری ذیل در مطبوعات ایران دیده شد:

«اگر همه افراد زمین خوانندگان شعر حافظ باشند

تنها يك عدهٔ قبل باندازه انگشتان يك دست در جهان

ذهنی حافظ حضور پیدا میکنند و باقی: گفتند فسانه‌ای و

در خواب شدند.»

شکی نیست که اینگونه داوریها کاملاً مبنی بر کمال ارادتمندی خالصانه و علاقهٔ باطنی و روحی فراوان است اما ضمناً نمیتوان منکر شد که از دایرهٔ غلوه بیرون نیست و معلوم نیست که آیا با حقیقت هم مطابقتی داشته باشد یا نه و میترسم کلام بلند پایه «الاعمال بالنیات» در این مورد مناسبت کامل نداشته باشد.

فرانسویها مثلی دارند که میگوید «مردم باشخص نروتمند باسانی و ام می دهند». حافظ بقدری مستغنی است که محتاج هیچگونه وامی نیست ولی من میترسم حتی بعضی از فالهائی را هم که باونسبت داده‌اند ساختگی باشد. چنانکه میدانید در کتابها مقداری فال از حافظ آورده‌اند که واقعا اعجاب‌انگیز است و ما در اینجا برسم نمونه تنها بذکر يك دو فقره از آنها اکتفا خواهیم نمود:

نوشته‌اند که شاه اسماعیل اول صفوی که در ترویج تشیع کار را بجائی

کشانید که حتی فرمان داد قبور مشاهیری را هم که به تسنن معروف بودند

بشکافند و با خاک یکسان کنند (۱) و چون شاه اسماعیل با اتفاق يك نفر از ملاها که او را جاهل و متعصب خوانده‌اند و ملا مگس نام داشت بزیارت مزار حافظ رفت این ملا باسم اینکه حافظ سنی بوده است اصرار زیادی داشته است که پادشاه صفوی امر بانهدام بقعه حافظ صادر نماید. شاه چنانکه نوشته‌اند «امضای ابن مقصود را موکول به تفأل از دیوان حافظ نمود و چون آنرا (۲) گشودند این بیت آمد:

«جوزا سحر نهاد حمایل برابرم

یعنی غلام شامم و سو گندم میخورم»

و باز چون ملا مگس حافظ را فاسد و فاسق میخوانده و بر اصرار خود میافزوده است که مزار او را خراب سازند باردوم فال میگیرند و این بیت آمده است:

«ای مگس عرصه میمرغ نه جولانگه‌ست»

«عرض خود میبری و زحمت ما میداری»

از این قبیل تفالها زیاد حکایت می‌شنویم و البته بعضی از آنها هم ممکن است بی‌اساس نباشد اما نباید فراموش کرد که ما ایرانیان دارای قوه تصور حاد و بیداری هستیم و باسانی امامزاده‌ها میسازیم و چنانکه گذشت بقول

(۱) چنانکه همه می‌دانند تا آن تاریخ یعنی قرنهای چند تقریباً تمام بزرگان ما از قبیل سنائی و عطار و مولوی و لابد حافظ هم و دیگران سنی بودند و هنوز هم در آثار معروف آنها و بخصوص در آغاز آن در مدح و ستایش خلفای سه گانه که قبل از حضرت امیر المؤمنین (ع) بخلافت رسیدند مدح و ستایش بسیار دیده می‌شود.

(۲) لابد می‌دانید که بعدها با مرگ کریم خان زند نسخه نفیسی از دیوان حافظ به خط نستعلیق بسیار ممتاز در مزار مبارك حافظ وجود دارد که نسخه گرانبھائی است و ←

فرانسویها به اغنیا باسانی وام میدیم. من شخصا معتقدم که باکمک دیوان حافظ میتوان با اندک کوشش و بسکار انداختن نیروی تخیل داستانهای بسیاری از قبیل داستان ملامگس ساخت و حکایت نمود. مثلاً آیا نمی‌توان حکایت کرد که در اوایل مشروطیت و اوقاتی که روزنامه‌فکاهی معروف «نسیم شمال» انتشار مییافت و سخت مورد توجه عامه گردیده بود و مدیرش یعنی سید شرف‌الدین حسین گیلانی مورد تهدید مستبدان قرار گرفته و جانش در خطر بود و دوستانش به او توصیه میکردند که مدتی روزنامه را تعطیل نماید و اوزیر بارنمیرفت. عاقبت بنا را به تفأل از دیوان حافظ گذاشتند و دیوان را باز کردند و این بیت آمد و تکلیف روشن شد:

«خوش خبر باش ای نسیم شمال»

«که به ما میرسد زمان وصال»

داستان دیگری که درمخبره ام درباره تفأل از حافظ سبزشد و جان گرفت

حکایت ذیل است:

میگویند وقتی شادروان صبا موسیقی‌دان معروف ما در موقع عید نوروز

مسافرتی به شیراز کرده بود در آنجا بوسیله یاران با صفای شیرازی خود با

طیبی بنام دکتر عزیرالله خان آشنا میشود که در میان دوستان و آشنایان

بنام «جون جونی» خوانده میشده است و چون آدم شوخ و رکی بود و طبعی مزاح

← جماعتی از بزرگان با آن تفالها زده‌اند و باید دعا کرد که از آفات دوران درامان بماند.

حرف حرف می‌آورد. نوشته‌اند که در اوایل قرن چهاردهم یکی از روحانیون قشری

و متعصب به مزار حافظ بی‌حرمتی روا داشت و سنگی که بر روی قبر انداخته بودند خراشیدگی

پیدا کرد ولی بعدها باز با مرکریم خان زند (خدا اورا بیامرزد) از سنگ يك پارچه مرمر بسیار

نفیس و زیبا که چند بیتی هم از خود حافظ بر آن منقوش است بر روی مزار شاعر بزرگ شیراز

انداختند و همان سنگی است که هنوز هم باقی است.

داشت روزی حرفی میزند که صبا را خوش نمی آید و بدل میگیرد و از نشست و برخاست با آن مرد خودداری می نماید و لسی دکتر چون جونی بحکم ارادت خالصانه ای که به صبا داشته است و اسباب میهمانی مفصلی راه میاندازد تا مگر غبار کدورت را از خاطر حساس صبا بزداید. هر چند میهمانی تنها باین منظور فراهم آمده بود ولی باز صبا حاضر نمیشد در آنجا حضور بهم رساند و اصرار و ابرام یاران هم بلا اثر میماند و سرانجام بنا را به تفأل از حافظ میگذارند و این بیت میآید که دیگر جای طفره برای صبا باقی نمی ماند که مصرع اولش چنین است:

«صبا به منزل جانان گذرد ریخ مدار»

و هکذا داستانهای بسیار دیگری که پاره ای از آن در گذشته ساخته شده است و امروز در آینده هم باز میتوان مقداری ساخت هم اکنون داستانی دیگری بخاطر آمد که زائیده تخیل نیست و تصویری است کاملاً واقعی و چون من روسیاه داستانرا آفریده شده ام در یغم آمد که نگفته بگذارم و بگذرم. پس گوش بدهید:

شب نشینی تجریش

از تاریخ وقوع این داستان سالهای بسیار گذشته است ولی در مقابل فکرم هنوز کاملاً مجسم است و یقین دارم هرگز فراموشم نخواهد شد و اینک دل بدریا زده برایتان حکایت میکنم.

در یکی از مسافرتها متعدد به ایران در زمانی که هنوز در «دفتر بین المللی کار» در ژنو کار میکردم شادروان میرزا محمد علی خان فرزین معروف به «کلوپ» که مرا مشمول نهایت لطف و عنایت خود میداشت شبی در منزل و باغچه بسیار مصفاائی که در ابتدای میدان تجریش در انتهای کوچه کوتاهی کسه حضرت آقای کلنل هلینقلی وزیر بری هم در همانجا ساکن بود میهمانی نمود. تابستان

بود و در نتیجه کمیابی آب گل‌های باغچه میزبان عزیز پژمرده و خشکیده بود و خاطر مرحوم فرزین که مرد سلیقه و دوستدار گل و زیبایی بود سخت آزرده بنظر می‌آمد. با این همه میهمانی شایانی مهیا ساخته بود. در همان وسط باغ و در زیر آسمان پر ستاره صندلیها گذاشته بودند و اسباب عیش و نوش بطرز و شیوه خودمانی که بلاشک از بهترین شیوه‌های پذیرائی دنیاست از هر جهت فراهم بود. از جمله میهمانان عزیز و محترم آقایان ادیب السلطنه سمیعی و آقای امیر شوکت الملك علم والد ماجد (جناب وزیر دربار امروزی) و کلنل عینقی و زیری و دکتر قاسم غنی و دکتر فیاض و ناصر الاسلام گیلانی (وکیل در مجلس شورای ملی) زیب و زینت آن مجلس انس بودند. مجلسی بود که واقعاً همان تنها ذکرش آب به دهان می‌آورد. پس از ساعتی چند از فیض صحبت باران و درك حظ ولذت آسمانی ساز و آواز کلنل شام در طالار و سمیعی که مشرف بر باغ بود صرف کردیم.

بانیسیر بیتی از اشعار حافظ یکی از حضار سررا بر سم طعنه و تمسخر جنبانید و

گفت: - همین؟

بسادگی جواب دادم:

- بله دیگر همین.

بصدای بلند باران را آواز داد که آقایان بیایید به بینید فلانی چگونه شعر

حافظ را بر ایمن معنی میکند.

چشمان روشن، شاهد از غیب میرسد... آنگاه نظری به من انداخت،

نظری که دانا به سفید و عاقل به دیوانه اندازد... بدیهی است که من ابتدا مدعی

نیستم و هر گز فضولی را بدانجام میرسانم که بگویم معنی فرموده حافظ را فهمیده‌ام

و یا می‌فهمم ولی معتقدم که غیر قابل فهم هم نیست و گمان میکنم وقتی میفرماید:

«وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم»

«که در طریقت ماکافری است رنجیدن»

همان معنی را میدهد که همین کلام را به نثر و با همان سادگی و روانی نظم حافظ بر زبان جاری سازیم در صورتی که در تفسیر آن البته میتوان سخنها گفت.

دیوان حافظ و سفینه حافظ

ما میدانیم که جمع آورنده غزل‌های حافظ یعنی محمد گلندام که تدوین دیوان خواجه را بعهدہ شناخت و مرتب ساخت در مقدمه‌ای که بر دیوان نوشته تصریح کرده است که خود خواجه حافظ «بنا بر ناراستی روزگار و به غدر اهل عصر عذر آوردن به جمع آوری و تدوین اشعار خود نپرداخت تا آنکه در تاریخ سنه اثنی و تسعین و سبعمائه و دیعت حیات به موکلان قضا و قدر سپرد...» یعنی خواجه ناموقع مرگ اشعار خود را جمع آوری نکرده و بصورت دیوان در نیاورده بود و محمد گلندام می‌افزاید که پس از مدتی این کار را انجام داده است:

چیزی که هست خود خواجه در اشعار خود اشاراتی به «سفینه حافظ» دارد که مطلب را بصورت دیگری در اذهان مصور می‌سازد. مگر نه این است که خود او فرموده است:

«من و سفینه حافظ که جز در این دریا»

«بضاعت سخن در نشان نمی بینم»

و باز فرموده است:

«گهر ز شوق بر آرند ماهیان به کنار»

«اگر سفینه حافظ رسد به دریائی»

و نیز همو گفته: «بنا بر تامل زبانا مشایخ را کالی...»
 «درین زمانه رفیقی که خالی از خلل است»
 «صراحی می ناب و سفینه غزل است»

و ازین رو چنان بنظر میرسد که مجموعه اشعارش (و با مجموعه‌ای از بعضی اشعارش) در موقع حیانش در دست بوده است چنانکه در ابیات سه گانه مسطور در فوق بدان اشاره رفته است (در دو بیت اول و دوم به تصریح و در بیت سوم به اشاره) ولی احتمال هم میتوان داد که آن سفینه پس از وفات حافظ در دسترس مردم نبوده است و اشعارش محتاج به جمع آوری بوده است و محمد گلندام بدین کار همت گماشته و انجام داده است.

چیزی که هست میتوان کلمه «سفینه» را به معنی کلمه «جنگ» (بضم اول) گرفت که کلمه ایست مأخوذ از سانسکریت و به معنی دفتری است که اشعار نخبه وزیده و مطالب مفید دیگر را در آن مینویسند اما حافظ بصراحت از «سفینه غزل» سخن رانده است و چرا نباید غزلهای خود را (با از غزلهای خود) که از بهترین غزلها بوده است در آن سفینه جمع آوری کرده باشد.

هنرهای حافظ

امروز پس از آنکه متجاوز از ششصد سال از وفات حافظ میگذرد امید این که روزی طالع بار گردد و «سفینه غزل» متعلق به حافظ در گوشه‌ای از شیراز (یا جای دیگری از دنیا) بدست آید بسیار ضعیف است و حتی میتوان معتقد بود که دیگر هیچ جای امیدی نیست ولی جای تردید نیست که چنین کشف مهمی در تاریخ ادبیات فارسی حکم واقعه بزرگی را پیدا خواهد کرد. مجله «یضما» که پس از «ارمغان» امروز ریش سفید مجله‌های فارسی بشمار می‌آید در شماره آذر سال ۱۳۳۰ خود عکسی را نشان میداد که در ذیل ملاحظه میفرمائید و با اجازه از آن

مجله نقل میشود . در بسالای کسلیشه این کلمات خواننده میشود و خط حافظ شیرازی ، و در زیر کلیشه مطلبی درج است که عین آنرا نیز مسا در اینجا نقل می نمائیم .

خط حافظ شیرازی



قبول این قطعه بخادم الشعراء شمس الحافظ شیرازی رقم شده است ، و بخط این کاتب قطعه ای دیگر نیز در کتاب خاطرات و خطرات جناب آقای حاج مخیر السلطنه هدایت گردیده است . قطعه فوق تاریخ ندارد لکن تاریخ قطعه ای که در کتاب خاطرات و خطرات است ۷۷۴ میباشد و مرحوم فرهاد میرزا آنرا از خواجه حافظ شاعر بزرگ دانسته است . بجز این در قطعه تا آنجائی که ما اطلاع داریم پشام خواجه حافظ قطعه و خطی در دست نیست و نیز در جامی هم بخواندیم که خواجه علیه الرحمه را بچشم خط ستوده باشند .

در مورد ذیل شرح فوق از باب فضل و دانش تقاضا نموده شد است که اگر مدرک و دلیلی در دست داشته باشند که خواجه حافظ در خطاطی هم دست داشته برای مجله بنویسند . تا جائی که بر ما معلوم است تا کنون در این باب مطلب تازه ای بنظر نرسیده است ولی نباید فراموش کرد که بسیاری از شعرای

ما (بخصوص شعرای شیراز) در هنرهای دیگر هم از قبیل خطاطی و نقاشی و تذهیب دست میداشته‌اند و خواجه حافظ هم که مرد دانش و ذوق و موسیقی بوده و مکرراً از هنرهای خود سخن رانده است و فی‌الثلث فرموده است. «عشق می‌وززم و امید که این فن شریف» چون هنرهای دیگر موجب حرمان شود»

و یا در جای دیگر فرموده:

عاشق ورنه و نظر بازم و میگویم فاش

تا بدانی که چندین هنر آراسته‌ام

به احتمال قوی در کار خط هم که برای يك نفر شاعر با هنر دارای مقام اول بشمار می‌آید مهارت میداشته است و میتوان واقعاً احتمال داد که خطی که عکس آن در بالا آمده است خط او باشد بخصوص که شادروان حاج مخبر السلطنه خط دیگری از حافظ در کتاب «خاطرات و خطرات» خود آورده است که دارای تاریخ سال ۷۷۴ (یعنی ۱۸ سال قبل از وفات حافظ) نیز میباشد. در این باره چند نکته ملاحظه می‌فرمائید گفتنی در باره حافظ بسیار است و در کتب محقر این ذره از همه جایی خیر کالای کافی و شایسته برای عرضه داشتن در این بازار ندارد ولی باز خواهد کوشید که در قسمت‌های آینده همین گفتار پاره‌ای مطالب از رطب و یابس به منظور تفریح خاطر خوانندگان تهیه نموده ارسال دارد (بشرط حیات و توفیق).

از آنجائیکه این مقالات در ایام عید فرخنده نوروز در «ارمغان» به چاپ خواهد رسید ازین راه دور با یکدیگر خلوص نیست به هموطنانم شاد بساد و مبارکباد میگویم و از خدا خواستارم که بآب و خاک ایران و به مردم آن سرزمین مقدس رفاه و آسایش و رستگاری کامل ارزانی فرماید.